

## ماهیت فقه سیاسی

دریافت: ۹۴/۵/۲۸ تأیید: ۹۴/۹/۲۸ مهدی طاهری\* و سعید صفی شلمزاری\*\*

### چکیده

همراهی سه رکن «امامت»، «امت» و «دیانت» در ایران به پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی ۱ منجر گردید. این انقلاب، موجب شد تا تفکر شیعه در ارکان و اجزاء به صحنه جامعه سیاسی عالم ورود یابد. از این رو، شاید بتوان به کمک کلام و فقه، رکن اساسی جامعه شیعه؛ یعنی جایگاه امامت و ولایت را تبیین نموده و از آن دفاع کرد، لکن در اجزای نظام سیاسی و اجتماعی، راهی جز حضور گسترده فقه سیاسی در صحنه عمل نیست. به نظر می‌رسد که امروزه پرسش اساسی در فقه سیاسی نباید بر امکان حاکمیت فقیه در عصر کنونی باشد، بلکه تبیین چگونگی اعمال این حاکمیت در عرصه اجتماع از اساسی‌ترین رسالت‌های فقه سیاسی به شمار می‌آید. بر این اساس، در این مقاله تلاش بر آن است تا در گام نخست، ضمن ارائه تعریفی از فقه و سیاست، ماهیت فقه سیاسی به صورت مبسوط، مورد بررسی قرار گیرد.

### واژگان کلیدی

فقه، سیاست، فقه سیاسی، جامعه

\* دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری فلسفه سیاسی اسلامی: foad\_mt@yahoo.com

\*\* استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه شهرکرد: saeed.safi1360@gmail.com

## مقدمه

مطالعه و تفکر در سیره سیاسی پیامبر اسلام و ائمه اطهار :، اهتمام ایشان به تشکیل حکومت اسلامی را نمایان خواهد ساخت. ایجاد حکومت در جامعه، توسط نبی اعظم 9 و استمرار این سیره، پس از ایشان، نشان از ضرورت حکومتی مبتنی بر آموزه‌های وحیانی دارد؛ هرچند این مهم، چنانکه بایسته و شایسته بود، در مسیر حقیقی خود قرار نگرفت، اما هیچگاه ضرورت حکومتی الهی و مبتنی بر شریعت، مورد انکار معصومین و پیروان ایشان نبوده است. عدم امکان تشکیل حکومت حق توسط حاکم مشروع الهی، بعد از پیامبر 9، هرچند بسط این تفکر را در ساحت عمل و عینیت اجتماعی محدود ساخته و از متن جامعه سیاسی کنار گذاشت، لکن این مسائل، موجب انحلال چنین تفکری نگردیده و هم‌چنان در عصر حضور، توسط ائمه و در عصر غیبت توسط عالمان شیعه، در حوزه نظر مورد اهتمام و در حوزه عمل، در حاشیه جامعه سیاسی، با ارائه مدل‌های ترتبی مورد مراقبت بود. شرایط خاص جامعه اسلامی بعد از پیامبر و رخدادها و حوادث پس از آن تا زمان حکومت کوتاه امیرالمؤمنین و امام مجتبی 8 و اتفاق ناگوار شهادت امام حسین 7 فضایی مساعد را برای بسط اندیشه شیعه فراهم ساخت و ائمه در عصر حضور و عالمان شیعه در عصر غیبت از حضور در مناصب سیاسی کنار گذاشته شدند و ایشان همت خویش را صرف مراقبت از حقیقت دین، دست کم در جنبه‌های فردی آن نموده و مسائل سیاسی و اجتماعی مربوط به امت اسلامی را در ذیل آن طرح و شرح داده‌اند. این شرایط، موجب گردید تا آنچه پیرامون تأسیس حکومت و حیات سیاسی و اجتماعی شیعیان در ذیل حکومت مشروع الهی است، بسط نیافته و به ساحت عمل اجتماعی امت اسلامی راه نیابد. تلاش و استقامت عالمان شیعه در طول حیات تشیع، حاکی از مراقبت از این تفکر و تلاشی برای شکل‌دهی امتی مبتنی بر آموزه‌های وحیانی است.

تلاش برای جامعه‌سازی شیعی که از زمان معصومین : شروع شد، در زمان غیبت ادامه یافته و با شکل‌گیری «حکومت صفویه» در قالب مدل حکومتی سلطنت‌مآذون، در

شکل اولیه آن سامان یافته و از حاشیه جامعه اسلامی به متن تحولات کشیده شد. در دوره‌های بعد، با بسط این تفکر در مدل‌هایی همچون «حکومت قدر مقدور» در مدل «حکومت مشروطه» و در نهایت با ارائه مدل «ولایت مطلقه فقیه» توسط امام خمینی<sup>1</sup> این آرمان شیعه از حوزه نظر به ساحت عمل راه یافت. انقلاب اسلامی که در واقع تحقق آرمان غدیر و دعوت به ولایت ولی خدا بود، در قالب اندیشه ولایت فقیه که مستلزم حضور و همراهی سه رکن «امامت»، «امت» و «دیانت» است، تحقق یافت. با این انقلاب الهی بود که ضمن استقرار حکومت اسلامی، تفکر سیاسی تشیع به متن تحولات جهانی راه یافت. اما استمرار این تفکر در حوزه امت اسلامی و بسط و ترویج آن در ساحت جهانی، مستلزم انسجام درونی امت و کارآمدی این تفکر در ساحت عمل است. اعتقادات، مناسک و شریعت مشترک، از اساسی‌ترین عوامل انسجام و همبستگی یک امت به‌شمار آمده و اشتراک در این مسائل، موجب شکل‌گیری «هویت» و «فرهنگ» مشترک یک امت خواهد بود.

اعتقادات که شکل‌دهنده «ارکان امت» به حساب می‌آید، بیشتر در حوزه کلام سیاسی، مطرح و مورد بحث واقع می‌شود. بر آن اساس، «امامت» اساسی‌ترین رکنی است که «امت» حول آن شکل گرفته و «نظام سیاسی» جامعه شیعه بر اساس آن سامان می‌یابد، لکن بسط یک اعتقاد و تسری آن به امت و جامعه شیعی بر اساس مناسک و شریعت شکل می‌گیرد؛ هرچند عمل به مناسک و شریعت در حوزه امور فردی، موجب انسجام درونی امت می‌گردد و فرهنگ مشابه‌ای در بین مردم و در حوزه امور فردی افراد جامعه شکل می‌دهد، اما آنچه موجب و در واقع نماد انسجام یک امت به‌شمار می‌آید، مناسک جمعی و حضور شریعت در ساحت اجتماع است. فقه سیاسی در واقع آن ساحت از فقه است که شریعت را به اجتماع کشانده و «اجزای» یک امت و جامعه سیاسی را در جهت ساخت و برپایی «نظام سیاسی» سامان می‌دهد. فقه سیاسی، شیوه تعامل نظام سیاسی با امت و امت با ارکان و نهادها و همچنین شیوه ارتباط با سایر امم را معین ساخته و طرح موضوع فقه سیاسی، اهمیت و ضرورت می‌یابد.

از آنجایی که شرایط سیاسی و اجتماعی تشیع در طول تاریخ، فراز و نشیب‌های

زیادی داشته، شاید بتوان گفت که جز در دوره‌ای کوتاه از زمان حضور ائمه :  
نمی‌توان جامعه سیاسی شیعه‌ای یافت که ارکان و اجزای آن توأمان نمود و عینیت  
داشته باشند. در عصر غیبت نیز عالمان شیعه در حاشیه جامعه سیاسی به حفظ  
اعتقادات و مناسک تشیع همت گمارده‌اند تا این‌که در دوران صفویه، فقیهان شیعه این  
امکان را به دست آورند که از حاشیه به متن تحولات جامعه سیاسی وارد شده و به  
بسط ارکان و اجزای شریعت در ساحت جامعه بپردازند.

پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی 1 و همراهی و حضور «امت» بر  
اساس «دیانت» موجب گردید تفکر شیعه در ارکان و اجزاء، به صحنه جامعه سیاسی عالم  
ورود پیدا کند. این تفکر، مدعی اداره کلیت جامعه گردیده و راه سعادت امت را منحصر  
در تبعیت از این اندیشه بر شمرد. در این میان، شاید بتوان به کمک فقه و کلام، رکن  
اساسی جامعه شیعه؛ یعنی جایگاه امامت و ولایت را تبیین نموده و از آن دفاع کرد، لکن  
در اجزای نظام سیاسی و اجتماعی، راهی جز حضور گسترده فقه سیاسی و مناسک  
اجتماعی شریعت در صحنه عمل نیست. نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت، این است که  
انقلاب اسلامی در مرحله تحقق و استقرار نظام سیاسی شیعی به موفقیت‌هایی دست یافته  
است، اما عدم حضور شریعت در اجزای مختلف جامعه (نهادهای و سازمان‌ها) موجب  
آسیب‌پذیری جامعه سیاسی شیعه و مانع کارآمدی و استمرار نظام سیاسی شیعه و انقلاب  
اسلامی خواهد بود. امروزه پرسش اساسی در فقه سیاسی نباید بر امکان حاکمیت فقیه  
عصر کنونی باشد، بلکه چگونگی اعمال این حاکمیت در عرصه اجتماع از اساسی‌ترین  
رسالت‌های فقه سیاسی است. مباحثی که در ادامه بیان خواهد شد، مباحث مقدماتی  
جهت ورود به دانش فقه سیاسی بوده و روشن است که آشنایی با فقه سیاسی، مستلزم  
شناخت مراد از فقه، سیاست و ترکیب این دو یعنی «فقه سیاسی» است.

### تعریف فقه

واژه فقه، اولین واژه‌ای است که در ترکیب فقه سیاسی مورد توجه است. از این  
جهت، ابتدا به تبیین و تعریف این واژه در لغت و اصطلاح خواهیم پرداخت.

## فقه در لغت

لغت‌شناسان، فقه را به معنای مطلق فهم<sup>۱</sup> علم و آگاهی، درک چیزی و علم به آن<sup>۲</sup> و فطانت و تیزفهمی دانسته‌اند. در این صورت، فقه با کلماتی؛ همچون علم، معرفت و فهم که به معنای مطلق آگاهی است، هم‌معنا می‌باشد. افزون بر این، برخی از محققین بر این باورند که به فهم با دقت و تأمل، فقه اطلاق می‌گردد.<sup>۳</sup> در این صورت، معنای فقه بیش از مطلق آگاهی بوده و دقت و تأمل، وجه تمایز فقه از علم، معرفت و فهم مطلق به شمار می‌آید.<sup>۴</sup> بر این اساس، هرگونه فهم و علمی را نمی‌توان فقه نامید، بلکه فقه به آن فهمی اطلاق می‌گردد که همراه با دقت و تأمل باشد.<sup>۵</sup>

## فقه در اصطلاح

فقه در اصطلاح دارای دو کاربرد عام و خاص می‌باشد. در اصطلاح عام، فقه به معنای شناخت معارف دین، علم و فهم دین اسلام و... بوده که در این اصطلاح شامل تمامی حوزه‌های معرفت دینی؛ یعنی عقاید، اخلاق و احکام می‌شود. این تعریف از فقه، تمامی کسانی را که از روی اجتهاد یا تقلید به هر حوزه از معارف دین دست یافته‌اند، در بر می‌گیرد. «علامه حلی» در تبیین کلمه فقه بیان داشته‌اند: «فإن كلمة الفقه في أوّل الأمر كانت تطلق على معارف الشريعة»<sup>۶</sup> (حلی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۷)؛ کلمه فقه در ابتدای امر بر تمامی معارف شریعت اطلاق می‌گردید.

«محقق کرکی»، در تشریح و تبیین مراد از فقه آورده‌اند: «فالفقه كان في الصدر الأوّل يستعمل في فهم أحكام الدین جميعها، سواء كانت متعلّقة بالإيمان و العقائد و ما يتصل بها، أم كانت أحكام الفروج و الحدود و الصلاة و الصیام» (کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵)؛ فقه در ابتدا در فهم تمام مفاد دین استعمال می‌شد و شامل فهم امور مربوط به ایمان، عقاید و احکام مربوط به فروج، حدود، نماز و روزه می‌شد.

«ملاصدرا» با نگاهی خاص‌تر به فقه، بیان داشته است:

در ازمنه سابقه، لفظ فقه را اطلاق می‌کرده‌اند بر علم طریق آخرت و معرفت نفس و دقایق آفات و مکاید و امراض وی و تسویلات<sup>۷</sup> و غرور شیطانی، فهم‌نمودن و اعراض‌نمودن از لذات دنیا و اغراض نفس و هوی و

مشتاق بودن به نعیم آخرت و لقای پروردگار و خوف داشتن از روزشمار<sup>۸</sup>  
(ملاصدرا، ۱۳۸۱، ص ۷۴-۷۳).

تمایز موضوعات و مسائل در حوزه‌های مختلف معارف دینی به تدریج موجب شکل‌گیری اصطلاح خاصی برای فقه گردید. بر اساس این اصطلاح، علم فقه به علمی اطلاق گردید که موضوع آن افعال مکلفین بوده و در واقع، فقیه طبق قواعدی خاص تلاش می‌نماید تا احکام شرعی مربوط به افعال مکلفین را بر اساس ادله آن استنباط نماید<sup>۹</sup> (حلی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۸-۷). بر این اساس که فقه مربوط به احکام عملی پیرامون افعال مکلفین گردید، حوزه مسائل اعتقادی و ... از حوزه مسائل فقه خارج گردیده و فقه دارای اصطلاحی خاص شد<sup>۱۰</sup> (همان). محقق کرکی در مورد پیدایش معنای اصطلاحی خاص برای فقه بیان می‌دارند: «و بعد فتره تخصص استعماله فصار يعرف بأنه علم الأحكام من الصلاة و الصیام و الفروض و الحدود» (کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵). با پیدایش معنای محدودتر برای فقه در حوزه معارف دینی - فقه - اصطلاحی خاص در بین عالمان دین می‌یابد و در تبیین اصطلاح خاص فقه بیان داشته‌اند که فقه: «هو العلم بالأحكام الشرعية الفرعية عن أدلتها التفصيلية»<sup>۱۱</sup> (حلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۵). بر اساس این تعریف، علم فقه، علم به احکام شرعی فرعی بر اساس منابع و دلایل تفصیلی آن است. «شهاد اول» در تعریف علم فقه بیان داشته‌اند: «العلم بالأحكام الشرعية العملية عن أدلتها التفصيلية لتحصيل السعادة الآخروية» (شهاد اول، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۴۰)؛ علم فقه، علم به احکام شرعی عملیه با استفاده از ادله تفصیلی آن، برای تحصیل سعادت اخروی می‌باشد. تعریف شهاد اول مورد موافقت فقهای بعد؛ همچون محقق کرکی نیز قرار می‌گیرد<sup>۱۲</sup> (کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵). در این تعریف، افزون بر تعریف فقه به علم به احکام شرعی فرعی بر اساس منابع و دلیل تفصیلی، به نکته با اهمیت دیگری اشاره داشته و آن توجه به غایت این علم است. غایت علم فقه بر اساس این تعریف، تحصیل سعادت اخروی انسان است. بر این اساس؛ هرچند تولیدات علم فقه منجر به تعیین تکلیف مکلف در حوزه امور فردی و اجتماعی و مبنای حقوق و قوانین متعدد می‌گردد، اما توجه به این نکته نیز لازم می‌آید که در فقه اسلامی تمامی

قوانین و مقررات، افزون بر تنظیم روابط فردی و اجتماعی انسان، رابطه‌ای نزدیک با کمال و سعادت اخروی انسان خواهند داشت.

### تعریف سیاست

سیاست، واژه دومی است که در این مطالعه لازم است به تبیین آن پردازیم. این واژه را در لغت و اصطلاح مورد بررسی قرار خواهیم داد.

### سیاست در لغت

«سیاست» در لغت‌نامه‌های فارسی به معانی «پاس‌داشتن ملک»، «نگاه‌داشتن»، «حفاظت»، «نگاه‌داری»، «حراست»، «حکم‌راندن بر رعیت»، «رعیت‌داری کردن»، «حکومت»، «ریاست»، «داوری»،<sup>۱۳</sup> «حکومت کردن»، «تنبیه»،<sup>۱۴</sup> «اداره و مراقبت امور داخلی و خارجی کشور»، «درایت»، «باهوشی»، «خردمندی»، «برنامه کار یا شیوه عمل»، «مجازات و تنبیه کردن» و در واقع «علم به اداره جامعه»، «اداره کردن امور و فراهم ساختن اسباب رفاه و امنیت مردمی که در یک شهر یا کشور زندگی می‌کنند»<sup>۱۵</sup> آمده است. در فرهنگ لغت‌های انگلیسی به فارسی، واژه «Politics» به سیاست و امور سیاسی و واژه «Politic» به «مصلحت‌دان»، «با تدبیر»، «زیرک»، «مصلحت‌آمیز»، «مقرون به صلاح»،<sup>۱۶</sup> «خردمندانه»، «سنجیده و عاقلانه»<sup>۱۷</sup> ترجمه شده است. سیاست که واژه‌ای عربی و مشتق از «سوس» به‌شمار می‌آید، در لغت‌نامه‌های زبان عربی به معانی «ریاست»، «اقدام بر اساس مصلحت»، «قیام به امر»، «به‌عهده‌گرفتن و تسلط بر امور مردم»<sup>۱۸</sup> و همچنین به معنای «تأدیب»<sup>۱۹</sup> به‌کار رفته است (معلوف، ۱۳۷۸، ج ۱، باب سین). در برخی کتاب‌های لغت، سیاست را «استصلاح الخلق بارشادهم الی الطریق المنجی فی العاجل و الاجل» (همان) به معنای واداشتن مردم به راه خیر و صلاح از طریق ارشاد آنها به راه نجات و درستکاری حال و آینده دانسته‌اند.

### سیاست در اصطلاح

سیاست در اصطلاح، دارای تعاریف گوناگونی است که در دو بخش سیاست در

نگاه جزءنگر؛ به معنای نگاه تک‌بعدی و ناقص دیدن انسان و نگاه جامع‌نگر؛ به معنای نگاه کامل و چندبعدی به انسان به تبیین و تحلیل آن خواهیم پرداخت.

### الف) سیاست در نگاه جزءنگر

سیاست در اصطلاح، دارای تعاریف متعددی است. برای نمونه برخی در تعریف سیاست بیان داشته‌اند که سیاست به معنای هنر استفاده از امکانات، حکومت‌کردن بر انسان‌ها، مبارزه برای قدرت، توزیع آمرانه ارزش‌ها، علم قدرت، علم به‌زیر سلطه درآوردن، علم به اطاعت و اداشتن افراد جامعه، علم حکومت بر کشور و فن و عمل حکومت بر جوامع انسانی است (عالم، ۱۳۷۳، ص ۳۱-۲۶). در تعریف دیگری آمده است که «سیاست، دولت و قدرت سازمان‌یافته در یک جامعه، همیشه و همه‌جا دارای دو چهره است که در عین حال که ابزار تسلط برخی از طبقات بر طبقات دیگر است، وسیله‌ای برای نیل به نوعی همگونی و نظم اجتماعی به‌منظور تأمین مصلحت عمومی است» (دوورژه، ۱۳۹۱، ص ۹). تعریف سوم سیاست را علم قدرت، تلقی نموده و در تعریف دیگر بیان کرده است که سیاست به ما می‌آموزد چه کسی می‌برد؟ چه می‌برد؟ کجا می‌برد؟ چگونه می‌برد؟ و چرا می‌برد؟ (همان، ص ۱۸). برخی دیگر بر این باورند که سیاست؛ رهبری صلح‌آمیز یا غیر صلح‌آمیز روابط میان افراد، گروه‌ها و احزاب (نیروهای اجتماعی) و کارهای حکومتی در داخل یک کشور و روابط میان یک دولت با دولت‌های دیگر در عرصه جهانی است (عالم، ۱۳۷۳، ص ۳۰).

بیشتر این تعاریف مربوط به اندیشمندان غرب و یا کسانی است که سیاست را با نگاهی شبیه ایشان نگریسته‌اند. شاید بتوان عمده این تعاریف را در چهار تعریف کلی بیان نمود. تعریف اول این که برخی سیاست را به مثابه هنر حکومت‌کردن به معنای اعمال نظارت از درون جامعه از راه اتخاذ تصمیم‌های جمعی می‌دانند. در تعریف دوم، سیاست به مثابه امور عمومی تلقی گردیده است. در این تعریف، سیاست از این جهت به مثابه امور عمومی است که مسئولیت ساماندهی زندگی جمعی را بر عهده دارد. گروه سوم، سیاست را به مثابه سازش و اجماع تعریف نموده و بر این باورند که



سیاست، ابزاری خاص برای برطرف کردن درگیری یا سازش از طریق مذاکره و نه با زور و اعمال قدرت آشکار است و در نهایت، گروه چهارم، سیاست را به مثابه قدرت تلقی نموده و سیاست را در همه فعالیت‌های اجتماعی و گوشه و کنار زندگی انسان دخیل می‌دانند. در نگاه این گروه، سیاست، توانایی دست‌یافتن به نتیجه مطلوب، از هر راه ممکن است (هیوود، ۱۳۹۲، ص ۲۰-۱۰).

### ب) سیاست در نگاه جامع‌نگر

متفکران و اندیشمندان اسلامی با نگاهی جامع‌نگر به تعریف سیاست پرداخته‌اند. برخی از این متفکرین بیان داشته‌اند که سیاست از دیدگاه اسلام، تفسیر و توجیه حیات انسان‌ها به سوی عالی‌ترین هدف مادی و معنوی و ملکوتی برای به‌ثمر رسیدن آن است (جعفری، ۱۳۷۸، ص ۲۵۲).

ایشان در جای دیگر بیان داشته‌اند که سیاست به معنای حقیقی آن مدیریت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسان‌ها در مسیر حیات معقول است و در واقع مدیریت و توجیه انسان‌ها با نظر به واقعیت‌های «انسان آنچنانکه هست» و «انسان آنچنانکه باید» از دیدگاه اهداف عالی مادی و معنوی، سیاست نامیده می‌شود.<sup>۲۰</sup>

مرحوم «کاشف الغطاء» ضمن تبیین مراتب و شؤون فقیه، پس از این که یکی از شؤون فقیه را نیابت از امام در زعامت و تسلط بر امور معرفی می‌نمایند، این امر را مرتبه تدبیر شؤون دنیوی و اخروی مردم و تفویض امور سیاسی و رعایت مصالح و دفع مفاسد، از بین بردن جنایات، مجازات طغیان‌کنندگان و حفظ مرزها دانسته و بیان می‌دارد که بر این اساس، فقیه را حاکم شرع یا مرجع دینی نام نهاده‌اند<sup>۲۱</sup> (کاشف الغطاء، ۱۴۱۱ق، ص ۴۲). در نظر ایشان، سیاست آن اعمالی را شامل می‌شود که در مدینه مربوط به مصالح مشترک اجتماع بوده و بر اساس آن زندگی مردم و نظم اجتماعی و اداره شؤون عمومی صورت می‌پذیرد<sup>۲۲</sup> (همان، ص ۱۱۳). کاشف الغطاء، ضمن اشاره به این نکته که برخی تدبیر ملک و سلطه حاکمه را سیاست می‌دانند،<sup>۲۳</sup> بیان می‌دارد که هر چند در اعمالی که متعلق به مصلحت عمومی مردم بوده عقل کامل دارای

استقلال است، لکن نباید از این مسأله غفلت نمود که در تمامی این موارد از طرف شارع حکیم، احکامی صادر گردیده است که افزون بر این که حکم عقل را تأیید می نماید، به آن تنبه داده و آن را تأکید نموده و واضح تر می سازد<sup>۲۴</sup> (همان، ص ۱۱۷).

آیه الله «جوادی آملی» در تعریف سیاست بیان داشته اند که سیاست، صنعتی است که به واسطه آن تمامی شؤون فردی و اجتماعی، عقیده، خلق، عمل و هر آنچه مربوط به طبیعت و روابط خاص انسان با اهل و قومش و تمامی آنچه نوع بشر در آن مشترک بوده با توجه به ارتباط خاص آن با مبدأ انسان و کل هستی، یعنی خداوند متعال، تدبیر می شود<sup>۲۵</sup> (جوادی آملی، ۱۳۶۳، ص ۴). ایشان نوع نگاه به انسان و عالم هستی و در واقع مبدأ و معاد انسان را در تعریف سیاست مهم و اثرگذار تلقی نموده و بیان می دارد کسی که انسان را تنها موجودی مادی پنداشته که در نهایت نیز معدوم می شود و حیاتی در ورای این زندگی طبیعی نداشته و حساب و میزانی برای اعمال نیک یا ناپسند او نیست، نزد چنین انسانی سیاست، تنها چگونگی تدبیر و اداره شؤون مادی و خوراک و پوشاک و... اوست. چنین انسانی به شیوه کسب و حلال و حرام بودن آن توجه نخواهد داشت و بر اساس این تفکر، عنصر اساسی سیاست، نگاه مادی است<sup>۲۶</sup> (همان).

حال آن که کسانی که معتقدند انسان نفس ناطقه ای است که هرگز نابود نخواهد شد و تنها از این دنیا به سرای دیگر منتقل خواهد گردید و عقاید و اخلاق و اعمال او همواره در حیات دیگری همراه او بوده و در آن سرا ثمره هر آنچه را که کسب نموده رؤیت خواهد نمود. بر اساس این نگاه، سیاست، صنعت تهذیب نفس انسان و تصحیح روابط فردی و اجتماعی اوست؛ به گونه ای که قیام به عدالت و امر به عدل نموده دیگران را بر خود مقدم می دارد. بر اساس دیدگاه دوم، عناصر اساسی سیاست، مرکب از امور مادی و معنوی است<sup>۲۷</sup> (همان، ص ۵).

ایشان در ادامه، بیان می دارد که سیاست اسلامی دارای چهار عنصر اساسی است: نخست عنصر مادی که همان انسانی است که همراه هم نوعانش زندگی می نماید و دارای خصوصیات فردی و اجتماعی است. دومین عنصر سیاست اسلامی، عنصر صوری بوده که این عنصر همان دین الهی است که دربردارنده حکمت ها و احکام و...

است که انسان به واسطه آنها اهل کرامت در فضایل و عقاید و اخلاق و اعمال و همچنین کرامت در روابط فردی و اجتماعی می‌گردد. عنصر سوم، عنصر فاعلی بوده که همان خداوند و تربیت‌کننده انسان و همه عالم است؛ خدایی که انسان را تدبیر و تربیت نموده و او را به صراطش رهنمون ساخته و سائسی جز او نیست و در نهایت، عنصر چهارم، عنصر غایی است؛ این عنصر همان کمال انسان بوده و بالاتر از آن کمالی قابل تصور نیست؛ کمال و هدف عالی‌ای که لقاء سائس و زیارت اوست (همان، ص ۶). تعاریف پیش‌گفته مبتنی بر دو نگاه متفاوت به انسان و هستی است. بر این اساس، دارای نقاط اشتراک و افتراق می‌باشند. توجه و تکیه بر نظم اجتماعی و مصلحت عمومی در زمره نقاط اشتراک سیاست در هر دو نگاه بوده و تفاوت در غایات و نوع نگاه به قدرت از جمله نقاط افتراق این دو نوع نگاه به‌شمار می‌آید. در نگاه مادی به سیاست کسب و مراقبت از قدرت، غایت اصلی سیاست بوده و در نهایت، غایت چنین نگاهی تأمین نظم اجتماعی، امنیت و مواردی از این قبیل است که مربوط به سامان زندگی این جهانی است. حال آنکه در نگاه مادی و معنوی به سیاست، هدف از سیاست، تربیت<sup>۲۸</sup> انسان بوده و قدرت، نظم اجتماعی و رعایت مصلحت عمومی از لوازم این سیاست به‌شمار می‌آید، اما هدف غایی سیاست اسلامی نیستند. در سیاست مبدأ و معاد، انسان مورد توجه سیاستمدار اسلامی بوده و هدف او تربیت انسان بوده و تنها در صدد کنترل انسان، جهت ایجاد نظم عمومی نیست. اهمیت تربیت در سیاست اسلامی، اهمیت توجه به انسان کاملی که بتواند ضمن تربیت مردم<sup>۲۹</sup> رعایت تمامی مصالح انسان را با توجه به اهداف و غایات او از زندگی مبتنی بر عقل متعالی، محقق سازد، دوچندان می‌نماید. در اندیشه اسلامی، پیامبران الهی بزرگ‌ترین سیاستمداران بوده که ضمن توجه به تربیت انسان بر اساس اهداف متعالی، به نظم اجتماعی و مصلحت عمومی نیز توجه اساسی نموده‌اند. امام خمینی<sup>۱</sup> پیرامون این مطلب بیان می‌دارد:

سیاستمداران اسلامی، سیاستمداران روحانی، انبیاء : شغلشان سیاست است. دیانت؛ همان سیاستی است که مردم را از اینجا حرکت می‌دهد و تمام

چیزهایی که به صلاح ملت است و به صلاح مردم است، آنها را از آن راه می برد که صلاح مردم است که همان صراط مستقیم است. آنها می خواهند ملت ها را، اجتماع را، افراد را هدایت کنند، راه ببرند در همه مصالحی که از برای انسان متصور است ... سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان هست، صلاح ملت هست، صلاح افراد هست و این مختص به انبیاست. دیگران این سیاست را نمی توانند اداره کنند. این مختص به انبیاء و اولیاست و به تبع آنها به علمای بیدار اسلام ... آنهایی که فاسدند، سیاستشان سیاست شیطانی است، آنهایی که صحیح راه می برند باز سیاستی است که راجع به مرتبه حیوانیت انسان، راجع به رفاه این عالم، راجع به حیثیاتی که در این عالم هست راه می برند، لکن انبیاء هم این عالم را و هم آن عالم را - و اینجا راه است برای آنجا - اینها هدایت می کنند. مردم را به این راه و آنچه که صلاح ملت است، صلاح جامعه است. اینها، آنها را به آن صلاح دعوت می کنند و صلاح مادی و معنوی از مرتبه اول تا آخری که انسان مراتب کمال دارد (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۳، ص ۱۷۴-۱۷۳).

نتیجه بحث آن که در اندیشه اسلامی و نگاه جامع نگر به سیاست، توجه به هستی شناسی، انسان شناسی و تمامی ابعاد و جنبه های کمالی و لزوم تربیت او، دارای اهمیت بوده و تحقق این هدف، مستلزم «الگو» و «محتوا»ست. این الگو، انبیاء و اولیای خداوند و محتوای این سیاست، دین الهی که از طرف خداوند برای هدایت و سعادت بشر و در جهت مصلحت فردی و اجتماعی در اختیار پیامبرانش قرار گرفته و ایشان آن را به مردم ابلاغ نموده و بر اساس آن عمل کرده اند. نکته پایانی این قسمت آن که با جستجو در منابع دینی و متون فقهی شاید بتوان ادعا کرد که واژه «ولایت» نزدیک ترین واژه به سیاست بوده و شاید بتوان گفت که بهترین و کامل ترین و شامل ترین مفهوم برای جایگزینی سیاست به شمار می آید.

### ج) تعریف فقه سیاسی

واژه سومی که در این قسمت به تبیین آن خواهیم پرداخت، واژه ترکیبی فقه سیاسی است. ترکیب فقه و سیاست، موجب تلقی‌های متفاوت و به دنبال آن، تعریف‌های متعددی از فقه سیاسی گردیده است. در این مجال، به بررسی سه رویکرد پیرامون تحلیل و تبیین فقه سیاسی خواهیم پرداخت. رویکرد اول از زاویه تحلیل امکان فقه سیاسی به تبیین چیستی آن همت گمارده است. در این رویکرد با طرح دو فرض، امکان فقه سیاسی مورد بررسی قرار گرفته است. فرض اول، طرح مسائل فقهی در شرایطی است که امکان حکومت اسلامی به صورت «امامة بالاصالة» یا «بالنیابة» ممکن و مقدور نیست. در چنین شرایطی فقیه به صورت کلی به تمامی ابواب فقه پرداخته، اما به ضرورت مباحث فقهی او ناظر به حوزه عمل سیاسی نیست. اما فرض دوم، زمانی است که برقراری حکومت اسلامی ممکن است. در این شرایط چند تلقی از فقه سیاسی قابل تصور است.

تلقی اول آن که فقه سیاسی به معنای سیاسی و حکومتی کردن فقه و در واقع به معنای آن است که فقه، ابزاری است که در اختیار حکومت قرار می‌گیرد. تلقی دوم از فقه سیاسی آن است که فقه باید در دورانی که حاکمیت اسلام و فقه برقرار است، به مسائل سیاسی روز، بن‌بست‌ها و معضلات اجتماعی پاسخ دهد؛ نمونه چنین مسائلی انتخابات و دلایل مشروعیت آن است. تلقی سوم، فقه سیاسی را پیگیری موضوعات سیاسی در فقه پنداشته است؛ به این معنا که آیا مسأله‌ای سیاسی مانند دولت در فقه و منابع آن وجود دارد؟ و در نهایت، تلقی چهارم آن است که بخشی از فقه در اصل سیاسی است و بر اساس این تلقی، لازم است که فصل‌بندی مجددی از فقه صورت پذیرفته و بابتی مستقل با عنوان «فقه سیاسی» به ابواب فقه افزوده گردد. از چهار تلقی مذکور، تلقی اول نادرست و ناسازگار با اصول و مبانی فقه است، لکن سه تلقی دیگر قابل طرح و تبیین است (عمید زنجانی، ۱۳۹۳، ص ۱۱۱-۱۰۹).

رویکرد دوم به فقه سیاسی، رویکردی از زاویه معنای بینشی و دانشی فقه سیاسی است. در معنای بینشی، فقه عمومی از طهارت تا دیات<sup>۳۰</sup> باید ناظر به اداره یک جامعه

و نظام سیاسی باشد؛ به نحوی که حتی در طهارت و سایر احکام فردی نیز فرد در درون نظام سیاسی و اجتماعی در نظر گرفته شود. در این نگاه، قلمرو فقه سیاسی شامل تمامی فقه عمومی است. در معنای دانشی، فقه سیاسی به عنوان دانشی که ناظر به اداره جامعه و نظام سیاسی است، در نظر گرفته می‌شود که باید تأسیس و آموزش داده شود. همچنین وظایف و اهداف خاصی دارد و باید به انتظارات خاصی پاسخ دهد (لکزایی، ۱۳۹۳، ص ۳۱۷). در این نگاه، فقه سیاسی دارای موضوع و مسائل خاص پیرامون اداره جامعه و نظام سیاسی است.

رویکرد سوم، تحلیل و تبیین فقه سیاسی از زاویه ترکیب وصفی بودن فقه سیاسی است. بر اساس این برداشت، فقه سیاسی، شاخه‌ای از فقه بوده که با آن رابطه عموم و خصوص مطلق دارد. معتقدین به این مبنا در تعریف فقه سیاسی بیان داشته‌اند که فقه سیاسی شاخه‌ای از دانش فقه است که بخش عمده آن به تنظیم روابط دولت و ملت از سویی و به تنظیم روابط دولت اسلامی با سایر دولت‌ها و به‌طور کلی فرد یا جامعه اسلامی با فرد و دولت‌های دیگر می‌پردازد (آقامهدوی و قانع، ۱۳۹۰، ص ۱۷).

برخی دیگر با غلبه نگاه حقوقی، ضمن بیان برخی مسائل فقه سیاسی همچون جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، حسبه، امامت و بلاغت، نصب امراء و قضات، مأمورین جمع‌آوری و جوهات شرعی، مؤلفه قلبی، دعوت به اسلام، جمعه و جماعات، آداب خطبه‌ها و برگزاری مراسم عید، صلح و قرارداد با دولت‌های دیگر، تولی و تبری، همکاری با حاکمان و مسائلی از این دست بیان داشته‌اند که به چنین مسائلی احکام سلطانی یا فقه سیاسی گفته می‌شود (عمید زنجانی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۴۱). با این ترتیب، فقه سیاسی شامل آن دسته از مباحث حقوقی می‌شود که تحت عناوینی چون حقوق اساسی و حقوق بین‌الملل و نظایر آن مطرح می‌گردد (همان). ایشان بر این باورند که مسائل احکام سلطانی و فقه سیاسی، جزئی لاینفک از فقه عام محسوب می‌شود (همان).

برخی دیگر، تحلیل و تعریف خویش از فقه سیاسی را بر حوزه عمومی متمرکز نموده و بیان داشته‌اند فقه سیاسی، مجموعه قواعد فقهی و حقوقی‌ای است که به رفتار سیاسی دولت‌ها با یکدیگر و با مردم می‌پردازد. به بیانی دیگر، فقه سیاسی، مجموعه

احکام و قوانین تکلیفی و حقوقی ناظر به امور عمومی یا امور خصوصی است که به نحوی با امور عمومی مرتبط‌اند و به تنظیم روابط سیاسی دولت‌ها با مردم و دولت‌ها با یکدیگر می‌پردازد (خسروپناه، ۱۳۹۳، ص ۱۸۴). در تعریف دیگری از فقه سیاسی، بر قواعد، اصول، مبانی و غایات تأکید و بیان شده است که فقه سیاسی اسلام، مجموعه قواعد و اصول فقهی و حقوقی است که عهده‌دار تنظیم روابط مسلمین با خودشان و ملل غیر مسلمان عالم بر اساس مبانی قسط و عدل بوده و تحقق فلاح آزادی و عدالت را منحصرأ در سایه توحید عملی می‌داند (شکوری، ۱۳۷۷، ص ۷۶).

چنانکه بیان شد، تعریف‌های پیش‌گفته را می‌توان در تلقی اضافی بودن ترکیب فقه سیاسی و در واقع بخشی از فقه عام به شمار آورد. برداشت دوم، تلقی وصفی، از ترکیب فقه سیاسی است. در این نگاه، سیاست وجه وصفی فقه بوده و سیاسی‌بودن مسائل در تمامی حوزه‌های این فقه حضور دارد. بر اساس این نگاه، فقه سیاسی جزئی از فقه مرسوم نیست، بلکه خود، دانشی عام و درجه اول است که دارای مبانی، موضوعات و مسائل و اهداف خاص خویش است.<sup>۳۱</sup> بر این اساس، فقه سیاسی، اجتهادی تخصصی است که به شناخت احکام موضوعات سیاسی و نظام سیاسی در قالب نظریه‌پردازی فقهی می‌پردازد (مبلغی، ۱۳۹۳، ص ۳۵). در این نوع نگاه نیز با تکیه بر روش‌شناسی اجتهادی، افزون بر امور فردی، به عرصه اجتماع و سیاست و نحوه ارتباط فرد با دیگر شهروندان، پیوند شهروندان با دولت، ارتباط دولت اسلامی با سایر دولت‌ها، مسائل نوپدید، حل مشکلات اجتماعی و ارائه الگوی مطلوب می‌پردازد. در این صورت، تعریف فقه سیاسی، تعریفی دانشی و با گستره‌ای فراتر از آن است که فقه سیاسی را تنها زیرمجموعه فقه عمومی تلقی نمایند (سیدباقری، ۱۳۹۳، ص ۳۱۷).

این رویکردها تنها از یک زاویه به تبیین و تعریف فقه سیاسی برآمده و درصدد ارائه تعریفی جامع از این دانش نبوده‌اند. به نظر می‌رسد در تعریف فقه سیاسی، توجه به چند نکته لازم است: اول اینکه این واژه، مرکب از «فقه» و «سیاست» است و بر این اساس، تعریف مختار در هر دو واژه در تبیین تعریف از فقه سیاسی اثرگذار خواهد بود. نکته دوم در ارائه تعریف، گاه تعریف به روش، گاه به موضوع، گاه به غایت و گاه

به مسائل یک علم اشاره می‌شود و حال آنکه اگر بتوان تعریفی ارائه نمود که جامع همه این عناوین باشد، به مقصود نزدیک‌تر و تبیین عنوان، مطلوب‌تر خواهد بود. نکته سوم توجه به مبانی و مفروضات علم مورد گفتگو است که لحاظ آن در تعریف، مبدأ و مقصد علم را روشن‌تر می‌سازد. با توجه به این نکات در تعریف فقه سیاسی، می‌توان گفت فقه سیاسی، دانش فقهی روش‌مند و جستجویی در منابع دینی (فقهی) برای استخراج و استنباط نظریه‌های سیاسی شارع، تعیین تکلیف افعال اجتماعی انسان از آن جهت که ماهیت سیاسی دارد، تعیین وظایف داخلی و خارجی دولت، برای تدبیر مصالح فردی و اجتماعی و در راستای تربیت انسان در جهت تحصیل سعادت دنیا و آخرت است.

### نتیجه‌گیری

حاصل آن که بسط شریعت در ساحت اجتماع و تعیین تکلیف افعال اجتماعی انسان‌ها در نسبت به یکدیگر و در نسبت با دستگاه سیاسی حاکم و مشخص نمودن وظایف دولت اسلامی در نسبت با شهروندان و سایر دولت‌های اسلامی و غیر اسلامی، همچنین معین نمودن ویژگی‌های کارگزار شایسته در نظام اسلامی، مستلزم طرح مبسوط و تبیین و تدوین فقه سیاسی است. پذیرش این مسأله که فقه عمومی و فقه سیاسی، وظایف فردی و اجتماعی انسان را در حوزه‌های مختلف معین می‌نمایند و این نکته که در سیاست اسلامی، حاکم جامعه وظیفه هدایت و راهنمایی انسان‌ها را در رسیدن به آسایش و آرامش دنیا و سعادت آخرت به عهده دارد، اهمیت پرداختن به فقه سیاسی را دوچندان می‌نماید. به رغم این که انقلاب اسلامی در دهه چهارم حیات ارزشمند خویش است، اهتمام شایسته‌ای به این مهم نگردیده، لکن حرکتی در این مسیر آغاز گردیده که امید است به بار نشیند تا منجر به تحقق آرمان تاریخی شیعه و بسط شریعت در همه ساحت‌های اجتماع گردد. بدیهی است که کارآمدی نظام اسلامی در ایران می‌تواند الگویی برای سایر ملت‌ها و گامی در جهت تحقق تمدن نوین اسلامی باشد.



## یادداشت‌ها

۱. «الفقه، بالكسر: العلم بالشئیء. و فی الصحاح: الفهم له: يقال: أوتي فلانٌ فقهاً فی الدین: أى فهماً فیہ» (محمد مرتضی حسینی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، مصحح: علی هلالی و علی سیری، ج ۱۹، ص ۷۲).
۲. «إدراكِ الشئیء و العِلْمُ به» (أحمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، محقق / مصحح: عبد السلام محمد هارون، ج ۴، ص ۴۲۲).
۳. «فهم على دقة و تأمل» (حسن مصطفوی، التحقيق فی كلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۱۲۳).
۴. «هو فهم على دقة و تأمل، و بهذا القید یفترق عن مواد العلم و المعرفة و الفهم و غيرها» (همان).
۵. «الفرق بین العلم و الفقه: أن الفقه هو العلم بمقتضى الكلام على تأمله، و لهذا لا یقال إن الله یفقه، لأنه لا یوصف بالتأمل. و تقوله لمن تخاطبه تفقه ما أقوله، أى تأمله لتعرفه. و لا یستعمل إلّا على معنى الكلام - لا یکادون یفقهون قولاً. و أمّا - و لكن لا تفقهون تسبیحهم: اتی بلفظ التسبیح و هو قول. و سمی علم الشرع فقهاً لأنه مبنی عن معرفة كلام الله و كلام رسوله. الفرق بین الفهم و العلم: أن الفهم هو العلم بمعانی الكلام عند سماعه خاصّة، و لهذا یقال فلان سبى الفهم، إذا كان بطیء العلم بمعنی ما یسمع، و لا یجوز أن یوصف الله بالفهم، لأنه عالم بكلّ شیء على ما هو به فیما لم یزل» (همان).
۶. «و بهذا المعنى فسر قوله تعالى: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّینِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» و كذلك قوله ﴿: «من یرد الله به خیراً یفقه فی الدین» (حسن بن یوسف بن مطهر اسدی حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۷).
۷. و کلمه «تسویل» که مصدر «سول» است، به معنای جلوه دادن چیزی است که نفس آدمی حریص بر آن است، به طوری که زشتی‌هایش هم در نظر زیبا شود (سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۶۳).
۸. «... و اکنون پیش طالب علمان این زمان، فقه عبارت است از استحضار مسائل طلاق و عتاق و لعان و بیع و سلم و رهنان و مهارت در قسمت مواریث و مناسخات و معرفت حدود و جرائم و تعزیرات و کفارات و غیر آن و... فقیه کسی است که پیش از همه کس از خدای ترسد و خوف و خشیت در دل وی بیشتر باشد و معلوم است که از این ابواب، جرأت و جسارت بیشتر حاصل می‌شود که خوف و خشیت و علمی...» (محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی، رساله سه اصل، ص ۷۴-۷۳).
۹. «إلّا ان التمايز التدریجی للمعارف الدینیة المختلفة، و تبلور الشكل المستقل لهذا العلم، و استقلاله

بقواعد و أحكام حيث انحصر بحدود الأحكام الشرعية الخاصة بأفعال المكلفين ادى الى خروج الفقه اصطلاحاً عن حدود المعنى السابق ليدخل مرحلة أخرى من مراحل تطوره، و ليصبح له مدلوله المقتصر على الأحكام العملية، أى ما يسمى بالعبادات و المعاملات، و حيث يستمر فى التطور و الترقى عند ما يتوسع الفقهاء فى مدلول كلمة الفقه هذه، و ذلك عند ما شاع التقليد و أسس الفقهاء مدارسهم الخاصة و المستقلة، و ذات الاجتهاد المختص، فأصبحت هذه الكلمة تطلق على العلم بالأحكام الشرعية الفرعية العملية بطرقها المختلفة، أو المستمدة من الأدلة التفصيلية» (حسن بن يوسف بن مطهر اسدى حلى، تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ٨-٧).

١٠. «و من خلال هذا الاستعراض الموجز يظهر بوضوح أن الفقه هو - تحديداً - العلم بالأحكام العملية دون الاعتقادية، و أن الاجتهاد يتأطر ضمن المواضيع التى ليس لها أحكام قطعية تدل عليها النصوص الثابتة التى لا تحتل خلافاً، فلا يسمّى العلم بالضروريات فقها، و لا الاعتقادات و لا الموضوعات الخارجية، بل يختص بالأحكام الفرعية الظنية المستنبطة» (همان).

١١. «الفقه لغة الفهم، و اصطلاحاً هو العلم بالأحكام الشرعية الفرعية عن أدلتها التفصيلية. فالعلم جنس، و قولنا بالأحكام يخرج العلم بالذوات و الصفات، و بالشرعية يخرج العقلية، و بالفرعية يخرج أصول الشريعة الضرورية، و كونها عن أدلتها يخرج علم واجب الوجود، و كونها تفصيلية يخرج علم المقلد فإنه بما استدل على المسألة إجمالاً بأنه «أفتانى به المفتى و كلما أفتانى به المفتى فهو حكم الله فى حقى». و موضوعه أحوال المكلفين من حيث هى متعلق الاقتضاء أو التخيير» (مقداد بن عبدالله حلى، نضد/قواعد الفقهية على مذهب الامامية، ج ١، ص ٥)؛ فقه، عبارت از علم به احكام فرعى شريعت از روى (منابع) و دلائل تفصيلي آن است. عبارت «الاحكام الشرعيه» در تعريف مزبور، احكام عقلى از قبيل فلسفه و مانند آن، كلمه «الفرعيه» اصول دين و مسائل اعتقادي اسلام و جمله «عن أدلتها التفصيلية» علم غير مجتهد را از محدوده «فقه» خارج مى كند. از اين روى، «مقلد» را نمى توان «فقيه» ناميد؛ (اگرچه به همه فتاوى مجتهد خود عالم باشد؛ زيرا علم او از روى دليل نيست، بلکه از روى تقليد است).

١٢. «و قد استقرّ تعريف الفقه - اصطلاحاً كما يقول الشهيد - على «العلم بالأحكام الشرعية العمليّة عن أدلتها التفصيليّة لتحصيل السعادة الأخرويّة» (على بن حسين كركى، جامع المقاصد فى شرح القواعد، ج ١، ص ٥).

١٣. على اكر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ذيل واژه سياست.

١٤. محمد معين، فرهنگ فارسى معين، ذيل واژه سياست.

١٥. حسن عميد، فرهنگ لغت عميد، ذيل واژه سياست.

۱۶. سلیمان حییوم، فرهنگ معاصر انگلیسی - فارسی حییوم، ذیل واژه politic.  
۱۷. علی محمد حق شناس، حسین سامعی و نرگس انتخابی، فرهنگ معاصر هزاره، ذیل واژه politic.

۱۸. «و السّوس: الرّیاسة، یقال ساسوهم سوسا، و إذا رأسوه قیل: سوّسوه و أساسوه. و ساس الأمر سیاسة: قام به، و رجل ساس من قوم ساسة و سواس، أنشد ثعلب: «سادة قادة لكل جمیع، ساسة للرجال يوم القتال» و سوّسه القوم: جعلوه یسوسهم. و یقال: سوّس فلان أمر بنی فلان أى کلف سیاستهم. الجوهری: سست الرعیة سیاسة. و سوّس الرجل أمور الناس، على ما لم یسمّ فاعله، إذا ملّک أمرهم، ... و قال الفراء: سوّست خطأً. و فلان مجرّب قد ساس و سیس علیه أى أمر و أمر علیه. و فى الحدیث: «كان بنو إسرائيل یسوسهم أنبیاءهم أى تتولى أمورهم كما یفعل الأمراء و الولاة بالرعیة». و السّیاسة: القیام على الشیء بما یصلحه. و السیاسة: فعل السائس. یقال: هو یسوس الدواب إذا قام علیها و راضها، و الوالی یسوس رعیتة. أبو زید: سوّس فلان لفلان أمراً فركبه كما یقول سول له و زین له. و قال غیره: سوّس له أمراً أى روّضه و ذلّله» (محمد بن مكرم، ابن منظور، لسان العرب، ماده سوس).  
۱۹. ساس: ... سیاسة الدواب: قام علیها و راضها؛ القوم: دبرهم و تولى امرهم؛ و الامر: قام به، فهو سائس ... و یقال «فلان مجرّب قد ساس و سیس علیه»؛ ای أدّب و أدّب؛ (لوییس معلوف، المنجد، ج ۱، باب سین).

۲۰. سیاست با نظر به این تعریف، همان پدیده مقدس است که اگر به طور صحیح انجام بگیرد با ارزش ترین یا حداقل یکی از با ارزش ترین تکاپوهای انسانی است که در هدف بعثت پیامبران الهی منظور شده است و عالی ترین کار و تلاشی است که یک انسان دارای شرایط می تواند انجام دهد. این همان عبادت با ارزشی است که در اسلام به طور واجب کفایی مقرر گشته و در صورت انحصار اشخاص برآزنده و شایسته برای انجام وظیفه سیاست در یک یا چند انسان برای آنان واجب عینی می باشد (محمد تقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص ۴۷).

۲۱. «و الرابعة مرتبة النیابة عن الإمام فى الزعامة و السلطنة على الأمور: و هى مرتبة تدبیره شؤون الرعیة الدنیویة و الأخرویة و تفویض السیاسة العامة و رعايته للمصالح و دفعه للمفاسد و قمع الجناة و قتل الطغاة و حفظ الثغور و یرسمى بهذه المرتبة حاکم الشرع و المرجع الدینی» (علی بن محمد رضابن هادی کاشف الغطاء، باب مدینة العلم، ص ۴۲).

۲۲. «البحث فیها عن الأعمال المتعلقة بمصالح الجماعة المشتركة فى المدینة التى فیها تدبیر المعاش و انتظام الاجتماع و ادارة الشؤون العامة فتسمى بعلم السیاسة» (همان، ص ۱۱۳).

٢٣. «و بعضهم سمي ما يخص تدبير الملك و السلطة الحاكمة بعلم السياسة. و ما يخص النبوات و الشرائع بعلم النواميس» (همان).

٢٤. «و ان كان عن الأعمال المتعلقة بمصالح الجماعة المشتركة في المدينة فهي علم السياسة فان هذه الأقسام مما تستقل بها العقول الكاملة و قد ورد في جميعها عن الشارع الحكيم ما يصدق حكم العقل و ينبه عليه و يؤكد و يزيده وضوحاً» (همان، ص ١١٧).

٢٥. «ان السياسة صناعة يعرف بها تدبير الانسان بما له من الشؤون الفردية و الاجتماعية، و بما له من العقيدة و الخلق و العمل، و بما له مساس بالطبيعة، و بما له روابط خاصة مع أهله و قومه و من يشاركة في النوع مع ما له ربط خاص بمبدئه و مبدئ الكل و هو الله الخالق لكل شيء» (عبدالله جوادي آملي، خمس رسائل، ص ٤).

٢٦. «ان السياسة حكمة عملية متفرعة عن الحكمة النظرية و تختلف باختلافها فمن كان رأيه ان الانسان موجود مادي صرف لأن كل موجود متحقق مادي، و ان ما ليس بمادي فليس بموجود و ان الانسان الموجود سيصير معدوماً بحثاً كما كان ليساً محضاً، و أنه لا حياة وراء الحياة الطبيعية، و ان لا حساب و لا ميزان لأعماله الحسنة او السيئة بعد الموت. فالسياسة عنده هي كيفية تدبير الانسان و ادارة شؤونه بحيث يأكل و يتمتع و يترف يتزى - بالأزباء، و يتكاثر و يقول اني اكثر مالا و أعز نفراً، يتبجح بأنه أحسن أثاثاً و رثياً، و لا يبالي من اين كسب المال و اين أنفقه، حلالاً كان أو حراماً. فعلى هذا تكون العناصر الرئيسية للسياسة مادية بحتة» (همان).

٢٧. «و اما من كان رأيه ان الانسان مؤلف من نفس ناطقة لا تبديد و لا تموت، و بدن مادي و هو - أي الانسان - بماله حقيقة واحدة انما تنقل من دار الى دار، و انها لا تنعدم رأساً بل تتحول من حالة الى حال بما له من المعارف و الاخلاق و الاعمال و ان من وراء حياته الدنيوية برزخاً الى يوم يبعثون، و ان هناك موقفاً توفي فيه كل نفس ما كسبت، و ان أمامه موطناً يتلو فيه كل نفس ما أسلفت و ان قدامه ميعادا علمت نفس فيه ما قدمت و أخرت. فالسياسة عنده صناعة تهذيب الانسان و تصحيح روابطه الفردية و الاجتماعية، بحيث يقوم بالقسط و يأمر بالعدل، و يؤثر غيره على نفسه و ان كان به خصاصة و يقول: «فَلَا تُغْرِنَكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ» و يترنم بأنه «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» كما كان الاول يتصور بأنه «قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى». فعلى هذا الرأي الثاني تكون العناصر الرئيسية للسياسة مؤلفة من الامور المادية و المعنوية» (همان، ص ٥).

٢٨. نگاه تربيت گونه به سياست دو پرسش اساسی در پی خواهد داشت كه چه كسانی شایستگی مسؤولیت تربیت افراد جامعه را داشته و این تربیت را بر اساس چه آموزه‌هایی شكل می‌دهند. نگاه

قدرت‌انگار سیاست این مسؤولیت را بر عهده دولت نهاده و مبانی و منابع آن را قانون مدون توسط دولت به معنای عام آن می‌داند و از آنجا که دولت‌ها نمایندگان مردم به شمار می‌آیند. در واقع، مردم خود مربیان خویش شمرده می‌شوند و منابع تربیت خویش را فراهم می‌نمایند. حال آن که در اندیشه اسلامی و نگاه تربیت‌گونه سیاست، افزون بر این که تربیت‌کننده انسان رب خالق است، مسؤولیت این امر نیز بر عهده مربیان منصوب الهی بوده و تنها ایشان مجریان سیاست به معنای واقعی آنند.

در این نوع نگاه به سیاست، نظام عالم بر اساس ربوبیت الهی شکل گرفته است. ربوبیت الهی به دو شکل تکوینی و تشریحی در عالم تحقق می‌یابد. ربوبیت تکوینی در برگیرنده همه موجودات و ربوبیت تشریحی، تنها مخصوص انسان است. تفاوت انسان با سایر موجودات در برخورداری از ربوبیت تشریحی، به دلیل بهره‌مندی از نیروی اختیار است. گزینش ربوبیت تشریحی از سوی انسان است که او را به نهایت کمال و سعادت رهنمون خواهد ساخت. دستیابی به چنین تربیتی تنها در پیروی از انبیاء و اولیای منصوب الهی محقق خواهد شد. انبیای الهی مربیان و معلمان بشریت‌اند که خود تربیت‌یافته خداوند متعال‌اند.

۲۹. «اول سوره‌ای هم که به پیغمبر ﷺ وارد شده است: «أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» نگفته است «أَقْرَأْ بِاسْمِ اللَّهِ»، نگفته است «أَقْرَأْ بِاسْمِ النَّاسِ»، فرموده «أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ»؛ یعنی ربّ رسول؛ یعنی آن که تربیت کرده است رسول اکرم ﷺ را؛ یعنی خدای تبارک و تعالی به تمام اسماء و صفات، با تمام اسماء و صفات. این که ربّ رسول اکرم است، انسان کامل است. ذات مقدس حق تعالی با تمام اسماء و صفات است و اسماء و صفات حق تعالی احاطه بر تمام موجودات دارد و با یک تعبیر دیگر، همه موجودات ظهور اسماء و صفات الهی هستند و خدای تبارک و تعالی که امر می‌فرماید که: «أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ»؛ یعنی به این اسمی که تمام اسماء و صفات در آن است و مربی به تمام معنای تربیت در عالم طبیعت، تربیت در عالم ماورای طبیعت، تربیت‌های مناسب با عالم مجردات، با عالم جبروت، با تمام عوالم، این ربّ رسول است و پیغمبر هم مأمور است که قرائت بکند و اول چیزی که به او حسب این روایت امر شده است، امر به قرائت است و تعلیم [و] تربیت. کانه می‌خواهد بفرماید که آن ربّی که ربّ تو است و احاطه به همه موجودات دارد، تو باید قرائت کنی و تربیت کنی مردم را به آن راه، همان ربّ رسول، آن هم ربّ رسول خاتم؛ پیغمبر مأمورند که مردم را دعوت کنند به ربّ رسول، به ربّ رسول اکرم و ربّ رسول خاتم و قرآن برای همین آمده است و اسلام برای همین آمده است که تربیت کند انسان‌ها را که اگر تربیت برایشان نباشد، از همه حیوانات درنده‌تر [و]

مودی‌تر است. انسان یک چنین موجودی است که اگر در تحت تربیت واقع نشود، هیچ حیوانی در عالم، هیچ موجودی در عالم به خطرناکی این موجود نیست و به مودی‌گری این موجود نیست. همه انبیاء که آمدند، برای تربیت این موجودند که اگر سرخود باشد عالم را به هم می‌زند و مع الأسف، انبیاء هم موفق نشدند به این‌که مأموریت خودشان را تحقق بدهند» (امام خمینی، صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۴۲۳).

۳۰. «دیات» اموال ثابت بر ذمه انسان به سبب جنایت بر انسان آزاد می‌باشد. فقهاء در فقه، بایی مستقل به همین نام منعقد کرده و به تفصیل درباره مسائل و احکام آن سخن گفته‌اند.

۳۱. این نکته به آن معنا نیست که فقه سیاسی در رویکرد ترکیب وصفی، وجه اشتراکی با فقه عمومی ندارد.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آقامهدوی، اصغر و قانع، احمد، گفتارهایی در فقه سیاسی (حکومت، امنیت و فرهنگ)، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق ۷، ۱۳۹۰.
۳. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، محقق / مصحح: عبدالسلام محمدهارون، ج ۴، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۴۰۴ق.
۴. ابن منظور، محمدبن مکرم، لسان العرب، محقق / مصحح: جمال‌الدین میردامادی، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ق.
۵. امام خمینی، سیدروح‌الله، صحیفه امام، ج ۱۲ و ۱۳، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹.
۶. جعفری، محمدتقی، فلسفه دین، تدوین عبدالله نصری، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ج ۲، ۱۳۷۸.
۷. -----، حکمت اصول سیاسی اسلام، تهران: بنیاد نهج‌البلاغه، ۱۳۶۹.
۸. جوادی آملی، عبدالله، خمس رسائل، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۳۶۳.
۹. حسینی زبیدی، محمدمرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، مصحح: هلالی، علی و سیری، علی، ج ۱۹، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.

۱۰. حق شناس، علی محمد، سامعی، حسین و انتخابی، نرگس، فرهنگ معاصر هزاره، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۱.
۱۱. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تذکرة الفقهاء، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۳۷۳.
۱۲. حلی، مقداد بن عبدالله، نضد القواعد الفقهية على مذهب الامامية، ج ۱، قم: کتابخانه آية الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ق.
۱۳. حییم، سلیمان، فرهنگ معاصر انگلیسی - فارسی حییم، تدوین: واحد پژوهش فرهنگ معاصر، تهران: مجموعه فرهنگ های حییم، ۱۳۹۰.
۱۴. خسروپناه، عبدالحسین، تمایزات فقه و فقه سیاسی، به اهتمام علی اصغر نصرتی، تهران: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۳.
۱۵. دورژه، موريس، اصول علم سیاست، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران: علمی و فرهنگی، ج ۸، ۱۳۹۱.
۱۶. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۱۷. سیدباقری، سید کاظم، فقه سیاسی شیعه و ساز و کارهای تحول در دوران معاصر، به اهتمام علی اصغر نصرتی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۳.
۱۸. شکوری، ابوالفضل، فقه سیاسی اسلام، قم: بوستان کتاب، ج ۲، ۱۳۷۷.
۱۹. (شهید اول)، محمد بن مکی، ذکرى الشيعة فى احكام الشريعة، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت : لاحياء التراث، ۱۳۷۷.
۲۰. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، رساله سه اصل، تصحیح و تحقیق و مقدمه حسین نصر، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱.
۲۱. عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی، ۱۳۷۳.
۲۲. عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، تهران: امیرکبیر، ج ۲۳، ۱۳۸۱.
۲۳. عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
۲۴. -----، تمایزات فقه و فقه سیاسی، به اهتمام علی اصغر نصرتی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۳.
۲۵. کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت، ج ۲، ۱۴۱۴ق.
۲۶. لکزایی، نجف، تمایزات فقه و فقه سیاسی، به اهتمام علی اصغر نصرتی، تهران: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۳.

۲۷. لوییس، معلوف، المنجد فی اللغة و الأعلام، ج ۱، بیروت: دارالشرق، باب سین، ۱۳۷۸.
۲۸. مبلغی، احمد، تمایزات فقه و فقه سیاسی، به اهتمام علی اصغر نصرتی، تهران: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۳.
۲۹. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
۳۰. معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، تهران: امیرکبیر، ج ۴، ۱۳۶۴.
۳۱. نجفی (کاشف الغطاء)، علی بن محمد رضابن هادی، باب مدینة العلم، قم: مؤسسه کاشف الغطاء، ۱۴۱۱ق.
۳۲. هیوود، اندرو، سیاست، ترجمه عبدالرحمان عالم، تهران: نشر نی، ج ۳، ۱۳۹۲.